

من نمی‌گویم فرار، شما ببین کتاب‌ها و مستند ها چه می‌گویند؟

روایت شاهنشاه روی پله!

مریم فضائی - محمدحسین سلطانی

گروه فرهنگ

۲۶ دی، روزی است که در تقویم به‌عنوان سالگرد خروج محمدرضا شاه از ایران ثبت شده؛ اما برای نسلِ که دهه هشتاد و نود را زندگی کرده، این تاریخ پیشتر شبیه یک تیر خشک تاریخی است تا یک تجربه زیسته. برای خیلی از جوان‌ها و نوجوان‌های امروز، «روزهای آخر حکومت پهلوی» مجموعه‌ای از روایت‌های پراکنده است؛ روایت‌هایی که معمولاً یا خیلی نوستالژیک هستند یا خیلی خشمگین، یا آن‌قدر کلی‌اند که نمی‌شود با آن‌ها ارتباط برقرار کرد. اگر پدر و مادر شما متولد دهه ۴۰ یا اوایل ۵۰ باشند، احتمالاً یک‌بار یا چندبار از آن‌ها درباره آن روزها پرسیده‌اید. از صفا‌ها، از شلوغی خیابان‌ها، از ترس و هیجان، از امید یا بلاتکلیفی. اگر هم نرسیده باشید، حتماً از اطراف شنیده‌اید: «آن موقع این‌جوری نبود»، «دوران شاه همه چیز بهتر بود»، «مردم این‌قدر تحت‌فشار نبودند!». جمله‌هایی که شبیه جوابند، اما در واقع سسؤال‌های بیشتری پشتشان خوابیده. مسئله اینجاست که هیچ‌کدام از ما ماشین زمان نداریم. نمی‌توانیم به دی‌ماه ۵۷ برگردیم، در خیابان‌ها قدم بزنیم، با مردم حرف بزنیم، ترس‌ها و امیدهایشان را لمس کنیم و بعد با خیال راحت بگویم «واقعیت این بود». اما یک چیز را داریم: روایت. روایت‌هایی که اگر درست انتخاب شوند، می‌توانند ما را به حال‌وهوای آن روزها نزدیک کنند؛ نه برای صدور حکم، بلکه برای فهمیدن.

این گزارش به مناسبت ۲۶ دی، سراغ کتاب‌ها و مستندهایی رفته که تلاش کرده‌اند آن ماه‌های آخر حکومت پهلوی را روایت کنند؛ آثاری که زاویه دیدشان فقط از بالا یا فقط از پایین نیست، فقط شعار نمی‌دهند و فقط حسرت آن روزگار را نمی‌خورند. آثاری که می‌شود با آن‌ها همراه شد، سؤال پرسید، مکث کرد و حتی مخالفت داشت. قرار نیست اینجا به شما بگویم «باید چه فکری بکنید،» قرار است با هم ببینیم چه دوربینی، با چه فاصله‌ای و کدام زاویه می‌تواند تصویری متصفانه‌تر از آن روزها بسازد. اگر نوجوانید یا جوان، این متن دعوتی است برای دیدن و خواندن؛ برای اینکه قبل از قبول یارد هر روایت، خودتان هم یک‌بار به آن زمان نزدیک شوید. شاید نه با ماشین زمان، اما با روایت‌هایی که خواندنشان حتماً به‌دوراز ضرر است و هنوز می‌شود به آن‌ها اعتماد کرد.

➤ و بشنویم از زبان دوست

اگر یک دوست خیلی نزدیک، سال‌ها بعد از یک ماجرای مهم، شروع کند به حرف‌زدن، چقدر خرفش را جدی می‌گیریم؟ دوستی برای ما فقط هم‌صحبتی نیست؛ دوست یعنی کسی که رازها را می‌داند، پشت پرده‌ها را دیده و چیزهایی شنیده که بقیه نه. حالا تصور کنید این «دوست» نزدیک‌ترین آدم به شاه یک کشور باشد. کسی که نه‌فقط در لحظه‌های رسمی که در خلوت، پشت میز غذا و در تصمیم‌های محرمانه حضور داشته است.

کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» نوشته حسین فردوست، دقیقاً از همین زاویه روایت می‌کند: از زبان دوست شاه. فردوست از کودکی کنار محمدرضا پهلوی بوده؛ دوستی‌ای که به انتخاب رضاخان شکل گرفت و با هم‌درس شدن در کالج «لوروز» سونیس جدی‌تر شد و تا آخرین روزهای حکومت پهلوی ادامه پیدا کرد. او فقط یک رفیق قدیمی نبود؛ فردوست به «چشم و گوش» شاه تبدیل شد و در رأس «دفتر ویژه اطلاعات»، مهم‌ترین نهاد اطلاعاتی شخصی شاه، بر ساختار امنیتی و سیاسی کشور نظارت داشت. اهمیت این کتاب برای نسل امروز، نه‌در حجم اطلاعاتش، بلکه در زاویه دیدش است. اینجا نه با شعار طریم، نه با حسرت روزهای گذشته. فردوست نه از بیرون حکومت که از دل آن حرف می‌زند؛ از مناسبات قدرت، از ترس‌ها، از دخالت‌ها و تصمیم‌هایی که گاهی سرنوشت یک کشور را تغییر می‌دادند. او تصویری می‌دهد که برای نوجوان و جوان امروز قابل لمس‌تر است، چون به‌جای آنکه زاویه دیدش روی مسائل و مفاهیم غیرقابل لمس باشد، از آدم‌ها حرف می‌زند.

یکی از بخش‌های مهم کتاب، روایت روزهای پایانی حکومت پهلوی و سرگرمی در رأس قدرت است. فردوست در جایی از کتاب، درباره حضور ژنرال هایزر، نماینده آمریکا در ایران، می‌نویسد: حضوری که حتی شاه هم از جزئیاتش بی‌خبر بوده است. «من از ورود هایزر اطلاع نداشتم و محمدرضا نیز اطلاعی نداشست. بعدها از طریق گارد شنیدم که بدره‌ای به محمدرضا اطلاع داده که هایزر بیست‌روز است در تهران است...» همین چند خط، حال‌وهوای آن روزها را منتقل می‌کند؛ روزهایی که حتی پادشاه کشور هم در بی‌خبری و تردید به‌سر می‌برد و تصمیم‌ها جای دیگری گرفته می‌شد. البته خاطرات فردوست فقط درباره شاه نیست. او از سازوکار ساواک، از نحوه گزارش نویسی مطابق میل شاه، از نقش آمریکا و انگلیس در انتخاب نخست‌وزیران و حتی از چهره‌هایی می‌گوید که اسمشان هنوز هم در



بحث‌های تاریخی شنیده می‌شود. روایت او گاهی انتقادی است، گاهی توجیه‌گر و همین دوگانگی است که کتاب را خواندنی می‌کند. ممکن است پرسیم: آیا می‌شود به حرف‌های دوست شاه اعتماد کرد؟ پاسخ ساده نیست. اما دقیقاً به همین دلیل خواندن این کتاب مهم است؛ چون یک روایت مطلق ارائه نمی‌دهد، بلکه تکه‌ای از پازل آن روزهاست. تکه‌ای که اگر کنار روایت‌های دیگر قرار بگیرد، به ما کمک می‌کند بدون شعار و بدون اجبار، به آن روزها نزدیک‌تر شویم و خودمان قضاوت کنیم.

➤ شاهی که مجبور شود ملیتش را انکار کند شاه نیست!

«شاه که باطناً اطرافیان فرح را دوست نداشت، متوجه شده بود رفتار و کردار من طور دیگری است و زیاد با فرح و دوستانش جوشش ندارم، این بود که به من توجه مخصوص داشت. در گردش‌های خصوصی وقتی تنها در دریا قدم می‌زد، مرا با خود می‌برد.» این جملات احمدعلی مسعودانصاری پسر خاله فرح پهلوی است در کتاب خاطراتش. البته این قدم‌زدن‌های هرازچندگاهی با محمدرضا تنها مرادات نزدیکش با خاندان پهلوی نیست. احمدعلی در دهه پنجاه حشر و نشرش با محمدرضا و همسر و فرزندانش بیشتر می‌شود و این مرادوه تا جایی پیش می‌رود که تا چندین سال پس از خروج شاه از کشور، می‌شود امین محمدرضا و رضای جوان و اسناد مالی خانواده پهلوی می‌افتد در دستش. کار حتی تا جایی پیش می‌رود که پسر خاله مادر می‌شود مسئول دفتر بازمانده خاندان پهلوی و مدعی پادشاهی. شاه که در مصر تمام کرد، مسعود انصاری یک وعده به شاه‌زاده داد: «اگر نمی‌توانی امپراتوری سیاسی داشته باشی، من به تو یک امپراتوری اقتصادی می‌دهم.» مسعودانصاری تا سال ۶۸ خانه‌زاد پهلوی‌ها می‌شود و به‌خاطر تحصیلاتش در رشته اقتصاد چرتکه‌انداز پول‌هایی می‌شود که به قول او چمدان چمدان از ایران بیرون رفت و املاکی که متر به متر خارج از کشور خریداری شده و می‌شد. مسعود انصاری برای رضا، بانکی تأسیس کرد و بسیاری از اعضای دربار که از کشور خارج شده بودند در این بانک سرمایه‌گذاری کردند. در کنار این‌ها مسعود انصاری چند شرکت را به نام رضای جوان می‌زند. همه چیز برای جامعه خارج‌نشین عالی پیش می‌رود. رضا سرمایه‌گذاری‌های مالی را که از ایران خارج کرده به لطف مسعودانصاری چندبرابر می‌کند؛ اما ناگهان یک اتفاق همه چیز را بر هم می‌زند. پول‌های مردم بین اعضای



عملیات مهندسی به سبک هالیوودی

کردن منافع ملی آمریکا در بن‌بست قرار گرفته و اگر جلوی ساخته شدنشان سد نشود، به‌طور کامل بایکوت می‌شوند.

➤ یک: همه زیر پرچم آمریکا

دهه هفتاد میلادی، دوران اوج نزاع‌های سیاسی بود. جوانان دیگر نمی‌خواستند زیر سیطره سنگین نگاه خانواده باشند و از پدر خویش حساب ببرند. رؤیای آمریکایی در حال پوست‌اندازی بود و فرهنگ یکی از اولین سنگرها ی قابل فتح توسط بچه‌های این دهه به حساب می‌آمد. این افراد که از حضور نظامی آمریکا در جنگ و یتنام شکایت داشتند باید کاری را که فکر می‌کردند درست است انجام دهند، تا برای مدت زمان اندکی هم که شده اوضاع به کامشان درآید. سسینما برای خلاصی از نگاه سنگین آنچه خانواده سنتی و مردسالار آمریکایی نامیده می‌شد، تعدادی فیلم افشاگرانه در مورد ساخت فرهنگی – سیاسی ایالات متحده تولید کرد تا هم حرفش رازده باشد و هم به خیال خویش حکمرانشان را سر عقل بیاورد. قدرت کمپانی‌های عظیم هالیوودی در دهه هفتاد میلادی اگرچه سیری نزولی داشت و رو به کاهش بود، اما به‌قدری در فرود به‌سر نمی‌رُد که نتواند قدرت چانه‌زنی‌اش را به رخ فیلمسازان موج نوی هالیوود، نظیر «مارتین اسکورسیزی»، «برایان دی‌پالما»، «استیون اسپیلبرگ» و... بکشد. فیلم‌هایی نظیر «همه مردان رئیس‌جمهور» (در رابطه با رسوایی واٹرگیت) ساخته «آلن جی پاکولا»، «سلطان‌گمندی» اثر مارتین اسکورسیزی و «مکالمه» به کارگردانی «فرانسیس فورد کاپولا» با انتقادات صریح ساختار سیاسی ایالات متحده را چه به شکل عیان و چه به‌صورت نهان مورد خطاب

➤ وقتی دوربین به لحظه رفتن نزدیک می‌شود

اگر قرار باشد حال‌وهوای روزهای آخر حکومت پهلوی را بدون اغراق و شعار لمس کنیم، مستند یکی از بهترین انتخاب‌هاست؛ مخصوصاً وقتی پای تصویر وسط باشد. «فرار با پرواز شماره ۲۶» از آن مستندهایی است که وقت زیادی از شما نمی‌گیرد، اما می‌تواند شما را دقیقاً به همان لحظه‌ای ببرد که همه چیز در حال فروپاشی است. این مستند ۳۰ دقیقه‌ای، به کارگردانی محمدحسین آبتینی، روی یکی از مهم‌ترین و البته پرحاشیه‌ترین لحظه‌های تاریخ معاصر ایران دست می‌گذارد؛ فرار محمدرضا پهلوی از ایران. نه با روایت‌های تکراری و توضیح‌های طولانی، بلکه با تکیه بر تصاویر آرشیوی؛ تصاویری که بخش قابل‌توجهی از آن‌ها برای نخستین‌بار دیده می‌شوند و همین، «فرار با پرواز شماره ۲۶» را از بسیاری روایت‌های شباهه متمایز می‌کند.

مستند تلاش می‌کند به جای قضاوت، فضا بسازد. دوربین به روزهای آخر نزدیک می‌شود؛ به اضطراب، بلاتکلیفی و نقل‌های نهایی یک حکومت برای حفظ قدرتی که بخش بزرگی از جامعه دیگر آن را نمی‌خواست. اینجا‌ها نه در مقام یک تیرت تاریخی، بلکه در قاب‌هایی دیده می‌شود که تردید، شتاب و پایان را هم‌زمان در خود دارند. برای نوجوان‌ها و جوان‌هایی که تصویر روشنی از آن روزها ندارند، مستند «فرار با پرواز شماره ۲۶» می‌تواند یک نقطه‌شروع مناسب باشد. مستندی کوتاه، قابل فهم و کم‌ادعا که بدون تحمیل نتیجه، اجازه می‌دهد مخاطب خودش فضا را ببیند و حس کند. گاهی برای نزدیک‌شدن به تاریخ، لازم نیست همه چیز را توضیح داد؛ کافی است دوربین را در جای درست قرار داد.

➤ وقتی دوربین فقط تماشاگر است

اگر بخواهیم به روزهای انقلاب ۵۷ نزدیک شویم، نه از زاویه تحلیل‌های بعدی، بلکه درست از دل خیابان، مستند «برای آزادی» یکی از مهم‌ترین انتخاب‌هاست. این فیلم ۱۱۱ دقیقه‌ای به کارگردانی حسین ترابی، تنها یک روایت تاریخی نیست؛ ثبت‌زنده لحظه‌هایی است که هنوز معنایشان کامل نشده بود و کسی نمی‌دانست پانانشان دقیقاً کجاست. «برای آزادی» فاصله‌اتش سوزی سینما رکس آبادان در مرداد ۵۷ تا برگزاری انتخابات فروردین ۵۸ را دنبال می‌کند؛ مسیری پرشت، شلوغ و پر از تغییر. دوربینی که ترابی در اختیار دارد، نه دنبال قهرمان‌سازی است و نه متن‌سنن‌های آپیش طراحی شده. اینجا دوربین بیش از هر چیز شاهد است؛ شکارچی لحظه‌هایی که خودشان اتفاق می‌افتند، بدون دخالت و هدایت فیلمساز.

ارزش این مستند فقط به آرشیش محدود نمی‌شود. «برای آزادی» ساختار دارد و روایتش را به‌صورت زمانی پیش می‌برد، اما درعین حال تلاش می‌کند نگاهی‌ش را منسجم و تا حد ممکن بی‌طرف نگه دارد. مهم‌تر از همه، این فیلم آگاهانه درباره مردم است. مردمی که بار اصلی انقلاب‌ها را به‌دوش می‌کشیدند. سیاست‌مداران، چهره‌های رسمی و تصمیم‌گیران در حاشیه‌اند و خیابان، تظاهرات و جمعیت در مرکز قاب قرار دارند. همین انتخاب، فاصله عمیق میان حاکمیت و مردم را بی‌واسطه نشان می‌دهد. شاید به همین دلیل است که سال‌ها بعد، «مارک کازینز» این مستند را در فهرست ۱۰ فیلمی قرار داد که دنیا را نکان دادند. «برای آزادی» توضیح نمی‌دهد، نتیجه‌گیری نمی‌کند و حکم صادر نمی‌کند؛ فقط نشان می‌دهد و گاهی برای فهم یک دوره تاریخی، همین کافی است.

➤ وقتی روایت می‌خواهد همه چیز را بگوید

در میان مستندهایی که سراسر تاریخ معاصر می‌روند، «اثریه پلری» ساخته محمدحسین تقوی‌انده وسوسه‌برانگیزی دارد. یوزن دند تاریخ پهلوی با سینمای ایران؛ استفاده از تیزرها و گفتار متن فیلم‌های موج نو و آثار فیلم‌فارسی و قرار دادن آن‌ها کنار وقایع سیاسی، در نگاه اول ایده‌ای خلاقانه و جذاب است. انگار فیلم می‌خواهد بگوید تاریخ فقط در کاخ‌ها و خیابان‌ها نگذشته، روی پرده سینما هم جریان داشته است. اما مشکل دقیقاً از جایی شروع می‌شود که فیلم می‌خواهد همه چیز را با هم بگوید. «اثریه پلری» حدود ۱۲۰ دقیقه زمان دارد و این زمان، به‌جای تمرکز روی یک ایده مرکزی، صرف عبور شبانه‌زده از انبوهی از وقایع می‌شود؛ از کودتای ۲۸ مرداد و کاپیتولاسیون گرفته تا جشن‌های هنر شیراز، حادثه فیضیه، تبعید امام، خروج شاه و بازگشت امام خمینی. هر کدام از این‌ها می‌توانست موضوع یک مستند مستقل باشد، اما اینجا فقط از کنارشان رد می‌شویم. باین حال، چون به شاخه‌های زیادی چنگ می‌زند، می‌تواند در یک نگاه کلی اطلاعات زیادی بدهد.

فیلم بیشتر روایت می‌کند و ما می‌فهمیم چه اتفاقی افتاده و کمتر به سراغ چرایی اتفاقات می‌رود. اصرار بر خط‌سیر تاریخی و استفاده گسترده از آرشیو، حتی تصاویر و صداهایی که کمتر دیده و شنیده شده‌اند، باعث شده فیلم نفس بکشد، اما عمیق نشود. در این میان، استفاده درست از تیزرهای سینمایی و صدای آشنای ناصر طهماسب، تنها عناصری‌اند که مخاطب را تا پایان همراه نگه می‌دارند؛ هر چند تکرار همین صدام‌هم به‌تدریج خسته‌کننده می‌شود. مهم‌تر از همه، مسئله‌نگاه‌است.



توماس اندرسسون، کورنیتین تارانتینو، گای ریچی، برادران کوفن و... پوچی محصول دنیا ی مدرن است و آمریکا به‌عنوان نمود این وضعیت در نظر گرفته می‌شود؛ جهانی که در آن هیچ چیز نه ساخته و نه ویران می‌شود و هیچ جنبش و انقلابی راه چاره را به ما نشان نمی‌دهد.

➤ سه: به لیبرال دموکراسی ایمان داشته باش

نوع د دسته دیگری از فیلم‌ها نیز در این میان وجود دارند که با ساخت یک دیگری تا بن دندان مسلح برای اقدامات آمریکا دلیل می‌تراشند. این آثار اگرچه جهان را سیاه و تار در نظر می‌گیرند، ولی ایالات متحده را به چشم یک منجی می‌بینند، به‌طوری‌که این کشور برای نجات خود و دنیا به اصطلاح آزاد از شر تهدیدات، اجازه انجام هر اقدامی را دارد و می‌تواند کنترل افکار عمومی را هرطور شده به دست بگیرد. دهه‌ها پیش «استنلی کوبرک» با «دکتر استرنجلاو» این میزان‌سن را به تصویر درآورد و به سخره گرفت. حدود ۳۰ سال قبل هم «بری لونسون» با فیلم مهم و افشاگرانه «سگ را بجینان» شامتیک فریب به شیوه آمریکایی را ترسیم کرد. اصطلاح سگ را بجینان به این معناست که تأکید بر امور ناچیز و بی‌اهمیت در مواقع لزوم سایه‌اش را بر مسائل مهم می‌اندازد تا افکار عمومی از توجه به دیگر چیزها منع شوند. «کاترین بیگلر» در جدیدترین اثر سینمایی‌اش «خانه دینامیت» نه‌تنها آینده را از آن آمریکا می‌داند، بلکه لزوم استفاده از بمب اتمی را هم توجیه می‌کند. در واقع، هنگامی که لیبرال دموکراسی مورد تهدید قرار می‌گیرد، انجام هر فعل ناشایست، غیراخلاقی و... نه فقط لازم، بلکه واجب است!

فرهنگ‌یگان

فرهنگ



پنجشنبه ۲۵ دی ۱۴۰۴

شماره ۴۶۰۸

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

